

تبيين مشكلات راسل در موضوع عبارتهای دلالتگر بر اساس مباحث فيلسوفان مسلمان

حجت‌الله عسکری زاده*

چکیده

برتراند راسل یکی از بنیانگذاران فلسفه تحلیلی بشمار می‌آید. او در کنار گوتلوب فرگه و لودویگ ویتگنشتاین، نقشی برجسته در توسعه این نهضت فلسفی داشت. راسل تلاش میکرد مسائل فلسفی پیچیده را با استفاده از منطق ریاضی و تحلیل زبان حل کند. بنظر میرسد واژگان و مفاهیمی که فیلسوفان تحلیلی، بویژه راسل در نحوه دلالت آنها با مشکل تبیینی مواجهند، در فلسفه و منطق اسلامی راه‌حلی دقیق دارد. برغم اینکه راسل به اهمیت کلیات در معرفت‌شناسی و شناخت پی برده، اما تقسیمبندیهای دقیقی که فیلسوفان مسلمان در باب کلیات داشته‌اند، در آثار امثال راسل حضور ندارد. فلسفه تجربه‌گرایی غرب بدلیل عدم توجه به کلیات انتزاعی و انکار آنها، نتوانسته است تبیینی درست از انطباق مفاهیم با ابژه‌ها ارائه دهد و این همان مشکلاتی است که فیلسوفان تحلیلی، از جمله راسل، به آن دچار گشته‌اند. اما حکمای اسلامی با طرح مباحث دقیق مفاهیم کلی و تفکیک آنها به معقولات اولی یا معقولات ثانیه فلسفی و منطقی،

۱۰۵

* دانش آموخته دکتری فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛

hojjataskari2015@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۴/۲۹ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1404.15.4.4.1

سال ۱۵، شماره ۴
بهار ۱۴۰۴

صفحات ۱۲۶-۱۰۵

از نحوه انطباق و دلالت این مفاهیم بر واقعیت سخن گفته‌اند. همچنین آنان با مطرح کردن موضوع مهم وجود ذهنی در معرفت‌شناسی، توانسته‌اند برای معدومات و ابژه‌های غیرواقعی نیز تبیین‌هایی دقیق ارائه دهند که غالباً این مباحث مورد غفلت راسل و فیلسوفان تحلیلی بوده است.

کلیدواژگان: راسل، فلسفه تحلیلی، عبارتهای دلالتگر، وجود ذهنی، فلسفه اسلامی، معدوم.

* * *

مقدمه

برتراند راسل، فیلسوف بریتانیایی، یکی از بنیانگذاران فلسفه تحلیلی بشمار می‌آید. او در کنار گوتلوب فرگه و لودویگ ویتگنشتاین، نقشی مهم در توسعه این نهضت فلسفی داشت. راسل تلاش میکرد مسائل فلسفی پیچیده را با استفاده از منطق ریاضی و تحلیل زبان حل کند. یکی از مقالات مهم او، مقاله «درباب دلالت» (Russell, 1905) است. راسل در این مقاله نظریه خود در مورد تبیین عبارات دلالتگر را ارائه میدهد تا بتواند رابطه میان زبان و واقعیت را بنحو علمی تبیین نماید. مشکلاتی که راسل بطور خاص به آن اشاره کرده و فیلسوفان تحلیلی بطور عام با آن درگیرند، از جمله مباحثی است که فیلسوفان و منطقدانان مسلمان بنحوی روشنگرانه آن را تبیین کرده‌اند. نوشتار پیش‌رو به این رویکرد می‌پردازد و مشکلات و مسائل راسل در باب دلالت را از طریق مباحث فیلسوفان مسلمان مورد بررسی قرار میدهد تا از این طریق، تبیین این مسائل را در فلسفه و منطق اسلامی دنبال کند.

۱۰۶

تبیین عبارتهای دلالتگر از نظر راسل

یکی از مسائل مهمی که مورد توجه فیلسوفان تحلیلی و منطقدانان جدید، از جمله راسل بوده، مسئله تبیین نحوه دلالت برخی از واژگان و نحوه انطباقشان بر ابژه و متعلق آنهاست. مشکلاتی در باب تفسیر و تبیین اینگونه دلالتها وجود دارد که راسل در پی تبیین آنهاست.



«درباب دلالت» یکی از مهمترین مقالات راسل است که نظریات خاص خود را در این مقاله منعکس کرده است. او در این مقاله بدنبال آنست که نحوه دلالتها را تبیین نماید. راسل واژگان و عباراتی که بر ابژه معین انطباق نمی‌یابند را عبارتهای دلالتگر یا توصیفی^۱ مینامد. درواقع عبارت دلالتگر از نظر راسل، عبارتی است که خودش بر ابژه و عین متعین انطباق ندارد، بلکه معنا و انطباق آن از طریق ساختار منطقی جمله تعیین میشود. در ادامه به بررسی هر یک از این عبارات از دیدگاه راسل میپردازیم.

راسل در مقاله «درباب دلالت» ابتدا سه عبارت اسمی «همه چیز»، «هیچ چیز» و «چیزی» را مورد بررسی قرار میدهد (Ibid: p. 480). «همه چیز» واژه و مفهومی است که در عالم واقعیت ابژه و متعلق نمیتواند افاده دلالت آن را داشته باشد، زیرا در عالم واقعیت با اشیاء و اعیان جزئی مواجهیم. پس سؤال اینست که معنای «همه چیز» را چگونه باید تبیین کرد و نحوه انطباق آن را با واقعیت بلحاظ منطقی چگونه باید توضیح داد. عبارت «هیچ چیز» اصولاً نمیتواند ابژه و متعلق موجودی داشته باشد و درواقع مربوط به امری عدمی و سلبی است. عبارت «چیزی» نیز یک واژه و مفهوم نامتعیین است و نمیتوان در عالم واقعیت که ابژه‌ها و متعلقات متعین موجودند، برای آن دلالتی لحاظ کرد.

عبارتهای معرفه و همراه با the

بر اساس دیدگاه راسل، یکی از مشکلات پیچیده نحوه دلالت عبارات معرفه است (Ibid: p. 481). عبارتهای معرفه در واقعیت مربوط به یک ابژه و شیء متعین یا همان اسم خاصند، اما بواسطه مفاهیم مرکب قابلیت این را دارند که بر ابژه خود انطباق نیابند. مثلاً «نویسنده گلستان» عبارتی است که ابژه آن یک امر متعین و جزئی، یعنی سعدی است، اما چون بنحو مرکب بکار رفته است، این مفهوم قابلیت آن را دارد که بر غیر از یک فرد خاص دلالت کند. هنگامی که این عبارات بخاطر چیزهایی بکار روند که فاقد ابژه واقعی هستند، تبیین عبارات مذکور با پیچیدگی و ابهام مواجه

1. denoting phrases

میشود. یکی از مثالهای معروف در این زمینه گزاره «شاه کنونی فرانسه تاس است» میباشد. از آنجا که فرانسه حکومت پادشاهی ندارد، اصولاً پادشاه ندارد، اما این گزاره برای فرانسه پادشاهی پیش فرض میگیرد که موجب تناقض میشود، زیرا فرانسه واقعاً پادشاه ندارد؛ در عین حال این گزاره وجود پادشاه فرانسه را پیش فرض میگیرد. اگر گفته شود این گزاره یک گزاره کاذب است، از نظر منطقی، باید نقیض آن صادق باشد، یعنی این گزاره که «پادشاه فرانسه تاس نیست»، اما این گزاره هم بدلیل پیش فرض پادشاه برای فرانسه کاذب است. بهمین دلیل، از نظر راسل این عبارتها، عبارتهای توصیفی و دلالتگرند (*Ibid*: p. 484).

بنظر میرسد گزاره «شاه کنونی فرانسه» بر یک ابژه معین و یک اسم خاص دلالت دارد، درحالیکه این گزاره فاقد ابژه است. پس منطقاً باید گزاره‌یی بیمعنا باشد، درحالیکه اینگونه نیست و گزاره‌یی بامعناست. راسل در اینجا نظریه ماینونگ^۱، فیلسوف و منطقدان اتریشی، را بیان میکند. از دیدگاه ماینونگ، هر عبارت دلالتگری که بلحاظ دستوری صحیح باشد، نشانه‌یی برای یک عین (ابژه) است. بنابراین، عباراتی مانند «شاه کنونی فرانسه» (با فرض جمهوری بودن حاکمیت فرانسه و اینکه فرانسه پادشاه ندارد) و دایره مربع، عینهای حقیقیند؛ اینها جوهر ندارند اما باید آنها را عین در نظر گرفت (*Ibid*: pp. 482-483).

از نظر ماینونگ باید میان وجود^۲ و ثبوت^۳ تفکیک قائل شد. مثلاً عدد ۲ وجود مادی و فیزیکی ندارد اما بنحوی دارای ثبوت است. موجودات خیالی، اعداد و مفاهیم انتزاعی، بعقیده ماینونگ در قلمرو ثبوت قرار میگیرند نه قلمرو وجود (Meinong, 1960: p. 80). بهمین دلیل، از نظر ماینونگ معدومها و ناموجودهایی مانند «پادشاه فرانسه» اگرچه وجود ندارند اما بنحوی، از بودن بهره‌مندند. راسل معتقد است این دیدگاه منجر به تناقض میشود، زیرا از یکسو واقعاً پادشاه فرانسه وجود ندارد و از سوی دیگر برای فرانسه ابژه پادشاه تصور شده و با برزبان آوردن «پادشاه فرانسه»، پیش فرض وجودی برای آن لحاظ شده است (Russel, 1905: p. 483).

۱۰۸

1. Meinong
2. existence
3. subsistence



عبارتهای اینهمان و همانگو

یکی دیگر از مشکلات و مسائل تبیینی نحوه دلالت مربوط به گزاره‌های اینهمان است. مثلاً «ملاصدرا، نویسندهٔ اسفار است» را در نظر بگیرید، این گزاره بلحاظ معنایی یک گزارهٔ اینهمان است؛ یعنی میتوان بجای واژهٔ «ملاصدرا»، «نویسندهٔ اسفار» و بجای «نویسندهٔ اسفار» نیز «ملاصدرا» را قرار داد؛ درواقع این دو کلمه معادل یکدیگرند. از اینرو وقتی دو کلمه یا مفهوم معادل را با یکدیگر می‌آوریم، منطقاً باید همانگویی و حشو رخ دهد، درحالیکه اینگونه نیست. یعنی وقتی می‌گوییم «ملاصدرا نویسندهٔ اسفار است» مانند اینست که بگوییم «ملاصدرا، ملاصدراست». راسل معتقد است فرگه در اینجا با تفکیکی که میان معنی^۱ و مدلول^۲ قائل شده، این مسئله را تبیین کرده است (*Ibid*). این تفکیک موجب میشود از همانگویی و حشو جلوگیری شود. بر اساس این تفکیک، «نویسندهٔ اسفار» و «ملاصدرا»، معنایی متفاوت دارند اما بر ابژه‌ی واحد منطبقند. بهمین دلیل، از نظر معنی و مفهوم مختلفند اما از نظر مصداق واحدند. این تفکیک نشان میدهد که چرا این گزاره همانگویی و حشو نیست.

راه حل راسل برای تبیین این مسائل

راسل برای تبیین نحوه دلالت اینگونه عبارات، نظریه‌ی جدید ارائه داده که به نظریهٔ توصیفات^۳ مشهور است. او راه‌حل‌های فیلسوفان و منطقدانانی مانند فرگه و ماینونگ را رضایتبخش نمیداند. راسل می‌گوید: اگرچه نظریهٔ فرگه با تفکیک میان معنی و مدلول (ابژه)، میتواند عبارتهای همانگویی را تبیین کند، اما از تبیین عبارتهای فاقد ابژه ناتوان است (*Ibid*). تبیین ماینونگ نیز برای کلمات فاقد ابژه به تناقض منجر میشود (*Ibid*)، زیرا همانطور که گفته شد، ماینونگ ناموجودها را بنحوی بهره‌مند از بودن میداند و این تناقضگویی است. ۱۰۹ راسل اعلام میکند که برای تبیین درست این عبارتها باید آنها را بشیوهٔ منطق نمادین تفسیر نمود؛ یعنی بجای آنکه ابژه‌های آنان را اسم خاص و متعین لحاظ کنیم، باید اینگونه عبارات

1. meaning
2. denotation
3. theory of descriptions



حجت‌الله عسکری‌زاده؛ تبیین مشکلات راسل در موضوع عبارتهای دلالتگر ...

را در ساختار گزاره‌یی و منطقی تحلیل و تفسیر نماییم. مثلاً کلمات و عبارات «همه چیز»، «هیچ چیز» و «چیزی» بطور مستقل معنایی ندارند، اما هنگامی که در یک صورت و فرم زبانی بعنوان گزاره می‌آیند، معنادار میشوند. بهمین دلیل، او سعی میکند بصورت منطقی نمادین این عبارات را از طریق گزاره‌ها معنادار کند. راسل این شیوه را بنیان نظریهٔ دلالت مینامد.

در اینجا نظریه‌ام را بطور خلاصه مطرح میکنم. من متغیر^۱ را یک مفهوم پایه^۲ میگیرم؛ $C(x)$ را بمعنای گزاره‌یی که x متغیر آن است بکار میگیرم که در آن متغیر x ذاتاً و کاملاً نامعین است. اینک میتوانیم دو تا مفهوم را در نظر بگیریم. $C(x)$ همواره صادق است و $C(x)$ گاهی صادق است. حالا میتوان «همه چیز» و «هیچ چیز» و «چیزی» را اینگونه تفسیر کرد: «همه چیز» (بخوانید سی هرچیز) یعنی $C(x)$ همواره صادق است. «هیچ چیز» یعنی $C(x)$ کاذب است، همواره صادق است. «چیزی» یعنی کاذب است که $C(x)$ کاذب است، همواره صادق است. در اینجا $C(x)$ همواره صادق است، یک مفهوم بنیادی و تعریف‌ناپذیر در نظر گرفته شده است، و بقیهٔ مفاهیم بواسطهٔ آن تعریف میشوند. در اینجا، برای «همه چیز»، «هیچ چیز» و «چیزی»، بطور مجزا معنایی در نظر گرفته نشده است، اما به هر گزاره‌یی که اینها در آن واقع میشوند، معنایی منتسب میشود. این بنیاد نظریهٔ دلالت است که میخواهم از آن دفاع کنم. عبارتهای داللتگر هرگز مستقلاً معنی ندارند، اما گزاره‌هایی که این عبارتها در بیان زبانی آنها واقع میشوند، معنی‌دار هستند (راسل، ۱۳۹۵: ۳۸).

درواقع راسل این مفاهیم را بصورت یک فرم منطقی تبدیل میکند تا لازم نباشد برای آن بطور مستقل ابژه‌یی در نظر گرفت که بلحاظ تبیینی دچار مشکل شویم. ۱۱۰
درواقع مفهوم «همه کس» را بنحو صورت منطقی « $C(x)$ همواره صادق است» درمی‌آوریم. در این صورت لازم نیست برای مفهوم «همه کس» ابژه‌یی خاص را

1. variable
2. Fundamental



لحاظ کنیم، زیرا از نظر راسل این مفاهیم بطور مستقل معنایی ندارند و در قالب گزاره‌ها معنا دار میشوند. حال میتوان گزاره «همه کس فائیند» را به این شیوه تفسیر کرد «به‌ازای همه مقادیر x ، اگر x انسان است، آنگاه x فانی است» همواره صادق است. راسل اذعان میکند که نظریه توصیفات او تبیینگر عباراتی است که فاقد ابژه هستند و اینگونه عبارات را بخوبی تبیین میکنند. مثلاً گزاره «شاه کنونی فرانسه تاس است» را در نظر بگیرید؛ از آنجاییکه اصولاً فرانسه دارای حکومت پادشاهی نیست، این گزاره مدلولی ندارد، در نتیجه باید مهمل و بیمعنا باشد، درحالیکه گزاره‌ی معنا دار است. راسل میگوید پاسخ فرگه اینست که شاه فرانسه بر یک مجموعه تهی دلالت دارد. اما راسل این تفسیر را تصنعی و غیر رضایتبخش میداند (Russel, 1905: p. 483). از نظر او این گزاره باید از طریق سه شرط تفسیر شود: ۱- دست کم یک فرد وجود دارد که شاه کنونی فرانسه است؛^(۱) ۲- حداکثر یک شخص وجود دارد که شاه فرانسه است؛^(۲) ۳- آن فرد تاس است.^(۳) اگر شرط اول کاذب باشد، کل گزاره کاذب است. پس چون شرط اول یعنی پادشاه داشتن فرانسه منتفی است، کل گزاره «شاه کنونی فرانسه تاس است» گزاره‌ی کاذب است.

با این تبیین، نه لازم است دیدگاه عجیب و غریب ذاتهای ناموجود ماینونگ را در توجیه این گزاره بیاوریم و نه مانند فرگه، چون گزاره فاقد ابژه است آن را مهمل و بیمعنا و متعلق آن را مجموعه تهی بدانیم. بنابراین، با این تبیین «گزاره شاه کنونی فرانسه تاس است» قطعاً کاذب است. بر اساس این تفسیر، گزاره «شاه کنونی فرانسه تاس نیست» دو حالت دارد؛ اگر معنایش این باشد که «موجودی هست که اکنون شاه فرانسه است و تاس نیست»، این نیز کاذب است، اما اگر معنی گزاره سلبی این باشد که «این کاذب است که موجودی هست که اکنون شاه فرانسه است و تاس است»، این گزاره صادق خواهد بود (Ibid: p. 490).

وجود ذهنی در فلسفه اسلامی دلیل وجود معدومات

اگر به مباحث فیلسوفان و منطقدانان مسلمان درباب تبیین اینگونه مشکلاتی که راسل و فلاسفه تحلیلی با آن درگیرند بنگریم، درمی‌یابیم که آنان این مباحث را با براهین و



استدلالاتی عقلی مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. یکی از مباحثی که به مسائل مورد اشاره مرتبط است، مباحثی است که فیلسوفان مسلمان در مباحث معرفت‌شناسی وجود ذهنی مطرح کرده‌اند. از دیدگاه فلاسفه اسلامی، علم انسان به ایزه‌ها و حقایق عالم خارج، به این نحو است که ماهیت شیء خارجی در ذهن حاصل می‌شود. استاد مطهری در اینباره می‌گوید:

بعقیده حکمای اسلامی حقیقت علم و آگاهی (نسبت به اشیاء خارج) حصول ماهیت شیء خارجی در ذهن است؛ یعنی آنگاه که به چیزی علم پیدا می‌کنیم، ذات و ماهیت آن شیء در ذهن ما وجودی دیگر پیدا می‌کند. علت اینکه پس از پیدایش صورت یک شیء معین در ذهن، ما التفات به خارج پیدا می‌کنیم و این صورت مانند آینه‌یی است که خارج را ارائه می‌دهد و خارج را بر ما منکشف می‌کند، اینست که صورت ذهنی ما ظهور ماهیت و ذات شیء خارجی است. علت اینکه این صورت، ظهور ماهیت خارجی است اینست که واقعاً همان ماهیت در مرحله ذهن وجود دیگری پیدا کرده است (مطهری، ۱۳۷۶: ۵/۲۳۳).

یکی از دلایل حکمای اسلامی بر وجود ذهنی و اینکه همان ماهیت اعیان خارجی به ذهن می‌آید، حکم ایجابی بر معدوم است. از نظر آنها، اینکه ما میتوانیم درباره معدوم، حکم ایجابی صادر کنیم، بدلیل وجود ذهنی است و این حکم چون در خارج انطباق ندارد، پس باید جایگاه آن در ذهن باشد. ملاصدرا در اسفار دلیل تصور معدومات را وجود ذهنی عنوان می‌کند و دلیل صدق احکام بر معدومات را وجود ذهنی میدانند:

ما میتوانیم چیزهایی را تصور کنیم که در خارج وجود ندارند؛ حتی چیزهای محالی مانند شریک برای خدا، یا جمع شدن دو چیز متضاد، یا ذره‌یی که تقسیم‌ناپذیر باشد. این چیزها در ذهن ما از بقیه چیزهایی که وجود ندارند متمایز میشوند. اما تصور چیزهایی که مطلقاً هیچ وجودی ندارند، غیرممکن است. پس این چیزهای خیالی، نوعی وجود دارند، هرچند که در خارج از ذهن وجود ندارند، پس حتماً در ذهن وجود دارند (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ۲۶۸).

علامه طباطبایی نیز در کتاب *بداية الحكمة*، یکی از دلایل اصلی وجود ذهنی را اثبات معدومات و حکم ایجابی بر آنها میدانند:

ما نسبت به معدومات، احکام ایجابی (مثبت) صادر میکنیم؛ مثل اینکه میگوییم دریایی از حیوه، کذا است. یا میگوییم: اجتماع نقیضین غیر از اجتماع ضدین است، و غیر اینها. و میدانیم که ایجاب بمعنای اثبات است. و (بنابر قاعده فرعیه) اثبات چیزی برای چیز دیگر، فرع ثبوت آن چیز دیگر (مثبت له) است. پس باید این موضوعات معدوم، وجودی داشته باشند. و چون این وجود در خارج نیست، پس لاجرم در موطن دیگری است که نامش ذهن است (طباطبایی، بی تا: ۲۹).

استاد مطهری در اینباره میگوید:

اکنون میگوییم پاره‌یی احکام ایجابی قطعی و صادق و مطابق واقع داریم که موضوع آنها در خارج وجود ندارد، و چون ثبوت محمولی برای موضوعی بدون وجود آن موضوع محال است و آن موضوع در خارج وجود ندارد، پس در ذهن وجود دارد. مثلاً میگوییم: «کوهی از طلا، سنگینتر است از کوهی از سنگ بهمان حجم»، یا میگوییم: «اجتماع نقیضین غیر از اجتماع ضدین است». هر یک از این دو قضیه صادق است قطعاً؛ یعنی واقعاً صفت «سنگینتر بودن» برای کوه طلا و صفت «غیر از جمع ضدین بودن» برای جمع نقیضین ثابت است. پس باید کوه طلا و جمع نقیضین وجود داشته باشد تا صفت مزبور برایش صادق باشد، و از طرف دیگر، میدانیم در خارج ذهن نه کوه طلا وجود دارد و نه جمع نقیضین، پس ناچار باید بگوییم در ذهن موجود است (مطهری، ۱۳۷۶: ۵/۲۲۶).

۱۱۳

همانطور که گفته شد، از نظر راسل، عبارتهایی که بر معدوم دلالت دارند، مانند دایره مربع، چون فاقد ابژه هستند، بطور مستقل معنایی ندارند. راسل برای آنکه آنها را توضیح دهد این مفاهیم را با تبدیل به فرمهای گزاره‌یی تبیین میکند. بهمین دلیل از نظر وی، خود این مفاهیم بی‌معنا هستند مگر آنکه در گزاره قرار گیرند. بنابراین، راسل

حجت‌الله عسکری‌زاده؛ تبیین مشکلات راسل در موضوع عبارتهای دلالتگر ...



معدومها و ناموجودها را با تحویل آنها به صورت و فرم منطقی تبیین میکند. از نظر راسل و فیلسوفان تحلیلی، اگر عبارت یا مفهومی فاقد ابژه خارجی بود، در واقع مدلولی ندارد و اگر مفهومی مدلول نداشته باشد، یا مهمل و بیمعناست، یا مانند راسل باید آنها را بشیوه فرمهای منطقی تحویل نمود، یا مانند ماینونگ، با تفکیک میان وجود و بودن آنها را توضیح داد. اما حکمای اسلامی برای تبیین ناموجودها با استفاده از نظریه وجود ذهنی دچار این مشکلات نشدند. وجود ذهنی همان چیزی است که ناموجودها و آنچه فاقد ابژه خارجی است را تبیین میکند. گزاره «کوه طلا سنگینتر از کوه سنگی است» گزاره‌یی است که موضوع آن (یعنی کوه طلا) در خارج وجود ندارد؛ پس سؤال اینست که صدق این قضیه بر چه اساس است؟ چرا از نظر منطق و عقل این قضیه درست است؟ فلاسفه اسلامی در پاسخ تصدیق این حکم و اعتبار آن میگویند: این حکم مربوط به وجود ذهنی است. یعنی چون صورت ذهنی کوه طلا در ذهن حاصل شده است، ملاک صدق این حکم نیز همین وجود ذهنی است، زیرا موضوع یا همان ابژه و متعلق، در خارج وجود ندارد. اگر در خارج کوه طلایی میبود، قطعاً سنگینتر از کوه سنگی میبود و این نشان میدهد با آنکه این قضیه ابژه موجود ندارد اما این حکم برای واقعیت و نفس الامر، درست است. اما باید دانست اعتبار این حکم بر مبنای صورت ذهنی است نه بر اساس خارج.

نقاط قوت تبیین ناموجودها از دیدگاه حکمای اسلامی

یکی از نقاط قوت دیدگاه حکمای اسلامی در باب تبیین معدوم و ناموجودها نسبت به دیدگاه راسل اینست که موضوعاتی که در خارج نیستند ولی در ذهن صورتی دارند، دارای معنایی مستقلند، اما از نظر راسل، معدوم و فاقد ابژه خارجی، معنایی مستقل ندارد و باید بر اساس جمله‌یی که در آن این مفهوم آمده، بصورت منطقی تحلیل شود؛ حال آنکه واقعاً برای ذهن، مفاهیمی مانند کوه طلا یا دایره مربع، معنادار و قابل فهمند، حتی اگر در جمله‌یی ذکر نشوند. تبیین حکمای اسلامی از مسئله مزبور اینست که این معدومها اگرچه در خارج وجود ندارند، اما صورتی از آنها در ذهن موجود است و این معنا و مفهوم هم مربوط به وجود ذهنی آنهاست نه وجود خارجی تا تناقض پیش آید. بنابراین، بنظر میرسد اشکالاتی که راسل را وادار کرده مفاهیم ناموجود را بطور مستقل بیمعنا بداند، یا آنها را به فرمهای

منطقی تحویل نماید، اینست که به اهمیت مسئله وجود ذهنی بیتوجه بوده است؛ حال آنکه در نگاه فیلسوفان مسلمان، وجود ذهنی یکی از مباحث مهم معرفت‌شناسی است که از جمله دلایل اثبات آن نیز حکم ایجابی بر معدومات است، یعنی همان مسائلی که راسل و فرگه و ماینونگ از آن سخن گفته‌اند.

از اینرو تبیین گزاره‌یی مانند «شاه کنونی فرانسه تاس است»، از نظر حکمای اسلامی بواسطه وجود ذهنی براحتی قابل تبیین است. اگرچه فرانسه پادشاه ندارد اما ذهن می‌تواند پادشاهی برای فرانسه تصور کند و به آن نسبت دهد. حمل پادشاه بر فرانسه در ذهن است نه در خارج. بعبارت دیگر، گزاره «پادشاه کنونی فرانسه تاس است» کاذب است، زیرا بخطا و برخلاف واقعیت، در ذهن پادشاهی برای فرانسه تصور شده است، حال آنکه فرانسه پادشاه ندارد. این حکم ذهنی بعلت عدم مطابقت با واقع، کاذب خواهد بود. بر همین اساس حکمای اسلامی مانند راسل نمی‌گویند پادشاه فرانسه بطور مستقل بیمعنا یا مهمل است، بلکه گفته میشود: حمل پادشاه بر فرانسه انتسابی ذهنی است که بر خارج مطابقت نمی‌یابد و بهمین دلیل، این گزاره کاذب است. ذهن این قابلیت را دارد که مفاهیم را با یکدیگر ترکیب کند. در اینجا نیز مفهوم پادشاه را با فرانسه ترکیب کرده و این حکم نادرست را نتیجه گرفته است. پس پادشاه فرانسه در ذهن وجود دارد، نه در خارج. بنابراین، گزاره «پادشاه فرانسه تاس است» کاذب است. همین نتیجه‌یی که راسل با تحویل پادشاه فرانسه به عبارتهای توصیفی می‌گیرد، حکمای اسلامی بواسطه وجود ذهنی، کاذب بودن آن را اعلام میکنند.

شرایط صدق و کذب قضایا بر اساس تفکیک میان قضایای موجهه و سالبه

یکی دیگر از مباحث مهمی که فیلسوفان و منطقدانان مسلمان آن را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، شرایط صدق قضایا هنگام حکم ایجابی و سلبی است. عموماً فیلسوفان تحلیلی، از جمله راسل، به این شرایط بیتوجه بوده‌اند؛ مثلاً برای گزاره «پادشاه فرانسه تاس است» و «پادشاه فرانسه تاس نیست» صرفاً صدق یا کذب قضایا را با توجه به متعلق و ابژه خارجی لحاظ کرده‌اند. اما حکمای اسلامی مباحثی مفصل را در مورد شرایط صدق یا کذب قضایای موجهه یا سالبه بیان داشته‌اند و نظریاتی متعدد در



اینباره ارائه شده است. مثلاً برای قضیهٔ موجبه، برخی از فیلسوفان مانند ملاصدرا و ابن‌سینا، چهار شرط را لازم دانسته‌اند؛ موضوع، محمول، نسبت حکمیه، حکم، اما برخی از منطقدانان متأخر اسلامی، سه شرط را برای تحقق قضیهٔ موجبه لازم دانسته‌اند. بر اساس گفتهٔ استاد مطهری، بعضی روانشناسان دورهٔ جدید برای قضیهٔ موجبه صرفاً تصور موضوع و محمول را لازم دانسته‌اند و نسبت حکمیه و حکم را نادیده گرفته‌اند (مطهری، ۱۳۷۶: ۱/۶: ۲۸۹). در مورد قضیهٔ سالبه نیز دیدگاه فیلسوفانی مانند ملاصدرا و ابن‌سینا اینست که تفاوت قضیه سالبه با موجبه از ناحیهٔ حکم است، نه از جانب محمول و نه از سوی نسبت. مطهری در اینباره میگوید:

پس مفاد حقیقی قضیهٔ سالبه نه «ربط السلب» است و نه «ربط بودن سلب» است بلکه «سلب الربط» است. ابن‌سینا و صدرالمتهلین این نظریه را پذیرفته‌اند (همان: ۲۹۰).

از نظر حکمای اسلامی، در قضایای سالبه وجود موضوع ضروری نیست و ممکن است آن قضیه بدون وجود موضوع هم صادق باشد. از نظر منطقدانان مسلمان نمیتوان برای موجوداتی که خیالی هستند و وجود ندارند، قضیهٔ موجبه تشکیل داد؛ مثلاً نمیتوان گفت «عنقا اعمی است» اما میتوان قضیه را برای آنان بنحو سالبه تشکیل داد و گفت «عنقا بینا نیست». گزارهٔ «عنقا بینا نیست» گزاره‌ی صادق است، زیرا اگرچه عنقا (سیمرغ) وجود ندارد اما قضیهٔ سالبه فقط بیانگر اینست که عنقا بینا نیست. نه آنکه عنقایی وجود دارد که بینا نیست (فاضل تونی، ۱۳۸۶: ۳۹۳). ابن‌سینا در اشارات به این مطلب توجه کرده و مینویسد:

همچنین بیان این مطلب ضرورت دارد، که اثبات محمول برای موضوع ممکن نیست مگر آنکه مثال و نمونهٔ موضوع در وجود یا در ذهن ثابت باشد، تا بتوان بحسب ثبات موضوع حکم را بر آن ثابت کرد، ولی بدون آنکه موضوع در جایی ثابت باشد، میتوان محمول را از موضوع سلب کرد (مقصود همان قضیهٔ سالبه منتفی به انتفای موضوع است)؛ خواه عدم هستی موضوع واجب (مانند شریک باری مرکب نیست) یا غیر واجب (مانند دریایی از خون جامد نیست) باشد (ابن‌سینا، ۱۳۹۲: ۳۲۴).

از اینرو گزاره «پادشاه فرانسه تاس نیست» حتی اگر پادشاه فرانسه موجود نباشد، میتوان تاس بودن را از آن سلب نمود. درواقع این قضیه، سالبه به انتفای موضوع است. بنابراین، این گزاره هرچند فاقد موضوع است، اما صادق است، زیرا این گزاره از نظر حکمای اسلامی به این معنا نیست که حالا که پادشاه فرانسه تاس نیست، پس مودار است. اصولاً در قضیه سالبه وجود موضوع ضروری نیست؛ هر صفتی را میتوان از آن سلب نمود و این سلب، یک سلب صادق است، اما به این معنی نیست که نقیض یا عکس آن صادق باشد. با این تبیین، تناقض هم میان دو گزاره «پادشاه فرانسه تاس است» و «پادشاه فرانسه تاس نیست» پدید نمی‌آید، زیرا از دیدگاه حکمای اسلامی تشکیل قضیه موجهه برای موجودات غیرواقعی کاذب است و سلب هر صفت از آنها که در قالب قضیه سالبه است، صادق خواهد بود. پس بین دو گزاره‌یی که نقیض یکدیگرند، مشکل صدق و کذب بوجود نمی‌آید.

عدم توجه فیلسوفان تجربه‌گرا به وجود ذهنی و کشف فرگه در اینباره

شاید عجیب بنظر برسد که چرا برخی از فیلسوفان مانند راسل یا فرگه، از ابتدا به بحث وجود ذهنی توجه ننموده‌اند، اما جای تعجب ندارد وقتی بدانیم که ادله وجود ذهنی از سوی فیلسوفان مسلمان بیان شده و در میان دانشمندان اسلامی نیز کسانی هستند که منکر وجود ذهنی بوده‌اند. بعنوان مثال، فخر رازی علم را از مقوله اضافه میدانند؛ یعنی از نگاه او علم نسبتی میان مدرک و عالم با شیء خارجی است (مطهری، ۱۳۷۶: ۵/ ۲۳۰). پرداختن به این مسئله که آیا فیلسوفان تحلیلی، از جمله راسل، مانند فخر رازی می‌اندیشیده‌اند که به اهمیت وجود ذهنی پی نبرده‌اند یا آنکه نوع نگرش آنها بگونه دیگری بوده است، خارج از حوصله این نوشتار است، اما بهر حال، بحثی مهم است. ریشه نگاه فیلسوفان تحلیلی عموماً به دیدگاه نام‌گرایی باز میگردد. قبل از آنکه فرگه میان معنی و مدلول تفکیک قائل شود، دیدگاه فیلسوفان تجربه‌گرا مانند جان استوارت میل، این بود که مرجع و ابژه اسامی خاص مانند تهران یا سقراط، همان شیء خارجی است؛ یعنی غیر از نام و مدلول، غیر از اسم و شیء خارجی، عنصر سومی وجود ندارد. درواقع اسامی خاص فقط به اشیاء خارجی ارجاع میشوند و مدلول آنها همان

۱۱۷



حجت‌الله عسکری‌زاده؛ تبیین مشکلات راسل در موضوع عبارتهای دلالته‌گر ...

عین خارجی است نه چیز دیگر (Mill, 1843: p. 40). این دیدگاه در حقیقت وجود ذهنی را بطور کلی لحاظ نمی‌کند.

کشف فرگه این بود که غیر از نام و ابژه خارجی (مصدق)، عنصر سومی بنام «مفهوم» نیز وجود دارد. یکی از مثالهای مشهور فرگه در این تفکیک، مثال سیاره زهره است. زهره سیاره‌یی است که اندک‌زمانی قبل از طلوع آفتاب در شرق ظاهر میشود و قرن‌هاست که دریانوردان برای هدایت کشتیهایشان در صبحگاهان دریا، از آن کمک می‌گیرند. بهمین دلیل این سیاره به ستاره صبح شهرت دارد. از طرف دیگر، این سیاره در غرب پس از غروب آفتاب ظاهر میشود و قرن‌هاست که دریانوردان در غرب برای هدایت کشتیهایشان از آن بهره می‌برند و در آنجا این ستاره به ستاره شامگاهی نیز معروف است. بنابراین، ما با سه نام روبرو هستیم؛ یکی ستاره صبح، دوم ستاره شب و سوم ستاره زهره. ابژه و متعلق هر سه نام یکی است. اگر معنای هر اسم خاص عبارت باشد از همان ابژه‌یی که مدنظر است، در این صورت گفتن عبارت اینکه «ستاره صبح همان ستاره شب و همان ستاره زهره است» حشو و همانگویی خواهد بود، درحالی‌که اینگونه نیست و با آنکه با سه نام و حتی سه مفهوم مواجهیم، اما با یک ابژه سروکار داریم. درواقع کشف فرگه مشخص میکند که چرا ابژه واحدی که با سه نام مورد دلالت واقع شده، اگر بر یکدیگر حمل شوند، حشو و همانگویی نخواهند بود. از نظر او، علاوه بر واژه و مدلول آن - یعنی مصداق خارجیش - عنصر سومی نیز وجود دارد که فرگه بزبان آلمانی آن را sinn مینامد؛ بمعنای مفهوم یا معنی. این معنی یا مفهوم، نوعی شیوه بازنمایی مصداق خارجی است (Frege, 1952: p. 5).

کشف فرگه و رویکرد حکمای اسلامی

کشف فرگه و تفکیک قائل شدن او میان مدلول و معنی، مسئله‌یی جدید برای حکمای اسلامی نیست. درواقع منطقدانان و فیلسوفان مسلمان از ابتدا مفهوم را به جزئی و کلی تقسیم نمودند و اعلام کردند غیر از ابژه و مدلول و واژه، عنصر سومی به نام مفهوم نیز وجود دارد. مفهوم همان صورتی است که از شیء خارجی در ذهن حاصل میشود و این مفهوم میتواند جزئی یا کلی باشد. بعبارت دیگر، برای حکمای اسلامی

۱۱۸



سال ۱۵، شماره ۴
بهار ۱۴۰۴

کاملاً واضح بود که ما در ارجاع به اسامی خاص، سه عنصر داریم؛ مثلاً یکی واژه آب که به هر زبانی میتواند تلفظ یا نوشته شود، دوم مفهوم آب که در ذهن حاصل میشود و ربطی به زبان خاصی ندارد و سوم، مصداق خارجی آب. بنابراین، مشکلات و مسائلی که فیلسوفان تحلیلی و تجربه‌گرا عموماً در باب نحوه دلالت داشتند، در میان حکمای اسلامی نبوده است.

چنانکه گذشت، یکی از مشکلات تبیینی حمل یک صفت خاص بر اسم خاص برای فیلسوفان تحلیلی دچار اینهمان‌گویی شدن بود؛ مثلاً گزاره «سعدی نویسنده گلستان است» نویسنده گلستان مدلول و مصداقش سعدی است، پس منطقاً باید این گزاره مانند گزاره «سعدی سعدی است» باشد، حال آنکه اینگونه نیست. اما برای حکما و منطقدانان مسلمان این مسئله کاملاً واضح بوده است؛ چراکه اگرچه ابژه و مصداق نویسنده گلستان کسی جز سعدی نیست، اما عبارت نویسنده گلستان از دو مفهوم ترکیب شده است؛ یکی مفهوم کلی نویسنده و دیگری مفهوم جزئی گلستان. بهمین دلیل این مفهوم مرکب غیر از مفهوم سعدی است و مصداق خارجی این مفهوم مرکب، سعدی است، نه آنکه مفهوم سعدی با مفهوم نویسنده گلستان یکی باشد. در واقع نویسنده گلستان بلحاظ مفهومی یک مفهوم مرکب است و غیر از مفهوم سعدی است؛ بنابراین نه همانگویی رخ خواهد داد و نه حشوی در کار خواهد بود.

برخی از عبارتهای دلالتگری که راسل آنها را فاقد معنای مستقل میدانند، در نگاه حکمای اسلامی مربوط به مفاهیم کلی هستند. همچنین بعضی مفاهیم انتزاعی که راسل آنها را عبارتهای دلالتگر میدانند، مانند مفهوم «شیء»، از نظر فیلسوفان مسلمان مربوط به معقولات ثانیة فلسفی هستند و از این طریق باید مورد توجه قرار گیرند. بعنوان مثال، مفهوم شیئیت از نگاه راسل از نوع عبارتهای دلالتگر است که بنحو مستقل معنایی ندارد، مگر آنکه بصورت فرم منطقی بتوان آن را تبیین نمود. بر همین اساس راسل واژه «چیزی»^۱ را اینگونه تفسیر میکند: ««چیزی» یعنی کاذب است که $C(x)$ کاذب است، همواره صادق است» (راسل، ۱۳۹۵: ۳۸).

1. something



حجت‌الله عسکری‌زاده؛ تبیین مشکلات راسل در موضوع عبارتهای دلالتگر ...

اما حکمای اسلامی با تقسیم‌بندی دقیق میان معقولات اولی، معقولات ثانیه منطقی و معقولات ثانیه فلسفی، این مفاهیم را تبیین نموده‌اند. مطهری در مورد تمایز میان معقولات اولی و معقولات ثانیه مینویسد:

معقولات اولیه صورتهای مستقیم و بلاواسطه‌یی هستند که از اعیان خارجی گرفته شده‌اند، یعنی در ساختن اینها صورت ادراکیه دیگری وساطت و دخالت ندارد، اما معقولات ثانیه صورتهای مستقیم اشیاء نیستند، بلکه صرفاً صفت‌هایی هستند برای اشیاء، ولی البته نه صفتی که خود صورت یک حالت موجود خاص باشد، بلکه صفتی که آن صفت بر موصوف حمل میشود ولی نمیتوان گفت که خود این صفت از خود، وجودی غیر از وجود موصوف دارد. مثلاً این کاغذ در خارج موجود است و این کاغذ موجود سفید است و نیز این کاغذ موجود واحد است. ما در اینجا سه مفهوم ذهنی داریم: کاغذ، سفیدی، وحدت. کاغذ موصوف است و سفیدی و وحدت، صفت. تصور ما از این کاغذ و نیز تصور ما از سفیدی به این نحو است که این کاغذ و این سفیدی در خارج وجودی دارند؛ متمایز از سایر موجودات. و حتی وجود سفیدی که عرض کاغذ است، از وجود خود کاغذ متمایز است. درباره کاغذ میتوانیم بگوییم: «آنه موجود» و درباره سفیدی میتوانیم بگوییم: «آنه موجود آخر، عرض الموجود الاول». ولی هنگامی که صفت «وحدت» را مورد بررسی قرار میدهیم، میبینیم که وحدت، یک موجود خاص از موجودات این عالم نیست و نمیتوانیم موجودی را در عرض سایر موجودات نشان بدهیم و بگوییم همانطور که این مثلاً انسان است و این حیوان است، این هم وحدت است (مطهری، ۱۳۷۶: ۵/ ۲۷۴).

۱۲۰

همچنین او مفهوم شیء و شیئیت را از معقولات ثانیه فلسفی بشمار می‌آورد و میگوید:

پس مفاهیمی از قبیل «شیئیت» و «امکان» نه از معقولات ثانیه منطقی هستند و نه از معقولات اولیه، لذا در دسته دیگری از معقولات قرار دارند که ما آنها را «معقولات ثانیه فلسفی» نامیدیم (همان: ۲۸۸).



بنظر میرسد برخی از مشکلاتی که فیلسوفان تحلیلی از جمله راسل دچار آن شده‌اند، به این دلیل است که بعضی مفاهیم انتزاعی، مانند وحدت، کثرت، امکان، وجود یا ماهیت یا شیئیت که معقولات ثانیه فلسفی هستند، چون صورتهای مستقیم اشیاء نیستند بلکه صرفاً صفت‌هایی برای اشیاء هستند، نمیتوانند یک ابژه خارجی مانند معقولات اولی داشته باشند. بهمین دلیل، این مفاهیم را بدون مرجع و مدلول خارجی دانسته‌اند و سعی نموده‌اند بطریق تحویل به فرمهای گزاره‌یی آنها را تبیین کنند.

رویکرد تجربه‌گرایی منشأ مشکلات فیلسوفان تحلیلی

بنظر میرسد واژگان و مفاهیمی که فیلسوفان تحلیلی، بویژه راسل، در نحوه دلالت آنها با مشکل تبیینی مواجهند، در فلسفه و منطق اسلامی راه‌حلی دقیق دارند. برغم اینکه راسل خود به اهمیت کلیات در معرفت‌شناسی و شناخت پی برده است، اما تقسیم‌بندیهای ژرفی که فیلسوفان مسلمان در باب کلیات داشته‌اند، در آثار امثال راسل دیده نمیشود. این عدم توجه به نوع مفاهیم کلی و اینکه صرفاً به واژگان و ابژه خارجی توجه شود، ریشه در مکتب «نام‌گرایی» و «تجربه‌گرایی» دارد؛ در این رویکرد، غالباً از ادراکات عقلی و کلی غفلت شده و مشکلات تبیینی منطقی را پدید آورده است. تجربه‌گرایان معمولاً بحث نحوه دلالت را از نامها و اسمها آغاز کرده‌اند نه از مفاهیم. در واقع تفاوت آنها با فلاسفه اسلامی اینست که تفکیک و طبقه‌بندی آنها بر اساس نامهاست. اما از نظر فلاسفه اسلامی و منطقدانان مسلمان، آنچه محل تأکید است مفاهیم هستند نه نامها، و اینکه آنها علم را به تصور و تصدیق تقسیم‌بندی نموده‌اند و تصور را به جزئی و کلی تفکیک کرده‌اند. جان استوارت میل در باب بحث تفکیک نامهای جزئی و کلی میگوید:

۱۲۱

تمام نامها، نامهایی برای چیزی هستند؛ واقعی یا خیالی. اما همه چیزها نامهایی مخصوص به خود ندارند. برای برخی اشیاء فردی نیاز داریم و بتبع آن نامهای متمایزی داریم؛ برای هر فرد و هر مکان برجسته‌یی یک نام وجود دارد. اما برای اشیاء دیگر که معمولاً به آنها نیاز نداریم یا کمتر با آنها صحبت میکنیم، نامی اختصاصی نداریم؛ اما زمانیکه نیاز

حجت‌الله عسکری‌زاده؛ تبیین مشکلات راسل در موضوع عبارتهای دلالته‌گر ...



به نامگذاری آنها پیش می‌آید، با ترکیب چند کلمه این کار را انجام می‌دهیم، هرکدام از این کلمات بتنهایی ممکن است برای تعداد نامحدودی از اشیاء دیگر استفاده شوند؛ همانطور که وقتی می‌گوییم «این سنگ»، «این» و «سنگ» بتنهایی نامهایی هستند که ممکن است برای بسیاری از اشیاء دیگر غیر آن شیء خاص استفاده شوند، هرچند تنها شیئی که میتوان از آنها برای آن استفاده کرد، همان شیئی است که می‌خواهم درباره آن صحبت کنم (Mill, 1843: p.32).

وجود مفاهیم کلی و معقولات کلی نزد فلاسفه اسلامی امری بدیهی و پذیرفته شده است اما فیلسوف تجربه‌گرایی مانند هیوم، بهیچ وجه نمیتواند یک مفهوم کلی را بپذیرد. از نظر هیوم وجود یک مفهوم کلی نه تنها در واقعیت، بلکه در ذهن هم بیمعناست. از اینرو او معتقد است تصاویر و مفاهیم جزئی بواسطه عاداتهای زبانی و ذهنی، بعنوان نمادهایی کلی عمل میکنند و سپس، چیزی جز اشیاء فردی و جزئی در واقعیت و در ذهن حضور ندارند:

.... این اصلی است که در فلسفه بطور کلی پذیرفته شده است: هر چیز در طبیعت، ذاتاً فردی و جزئی است، و فرض اینکه مثلی واقعاً وجود داشته باشد که مقدار دقیقی از اضلاع و زوایا نداشته باشد، کاملاً بیمعناست. اگر این موضوع در واقعیت و حقیقت بیمعناست، باید در ذهن نیز بیمعنا باشد، زیرا هیچ چیزی که نتوانیم از آن تصویر ذهنی واضح و متمایز ایجاد کنیم، ناممکن یا بیمعناست. اما ایجاد تصویر ذهنی از یک شیء، همان ایجاد یک تصویر ساده و انتزاعی است؛ ... بنابراین، تصاویر انتزاعی در ذات خود جزئی هستند، هرچند ممکن است در نمایششان عمومی بنظر برسند. تصویر در ذهن تنها تصویر یک شیء خاص است، هرچند کاربرد آن در استدلال ما ممکن است چنان باشد که گویی کلی... هنگامی که شباهتی میان اشیاء متعددی که اغلب برایمان رخ میدهند پیدا میکنیم، همان نام را بر همه آنها اطلاق میکنیم، هرچند تفاوت‌هایی در درجات کمیت و کیفیت آنها مشاهده کنیم یا تفاوت‌های دیگری میانشان وجود داشته باشد. پس از اینکه این عادت در ما قرار گرفت، شنیدن آن نام، تصویر یکی از آن اشیاء را زنده میکند و

ذهن را وادار میسازد آن را با تمام جزئیات و نسبت‌های خاص خود تصور کند
(Hume, 1896: 1/ Pt. 1, Sec. 7).

جرج برکلی، فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی نیز مینویسد:

تصوری که من از انسان برای خود میسازم، ناگزیر باید یا سفید باشد یا سیاه یا گندمگون، راست یا خمیده، بلند یا کوتاه، چاق یا لاغر؛ من بهیچ وجه نمیتوانم ایده انسان بطور کلی را تصور کنم (Berkeley, N.D.: Introduction/ no. 10).

راسل در کتاب مسائل فلسفه فصلی را به بحث درباره کلیات اختصاص داده و از اهمیت مفاهیم کلی سخن میگوید. در ابتدای این فصل، راسل میگوید: افلاطون با نظریه مثل خود بحث کلیات را وارد فلسفه کرد.

شیوه‌یی که این مسئله برای افلاطون مطرح شد، کم‌وبیش به این صورت بود: بیایید مفهومی مانند عدالت را در نظر بگیریم. اگر از خود بپرسیم عدالت چیست، طبیعی است که با بررسی این یا آن عمل عادلانه، سعی کنیم وجه مشترک آنها را کشف کنیم. این اعمال همگی نوعی در یک ذات مشترک سهیمند؛ ذاتی که در هر چیز عادلانه‌یی وجود دارد و در هیچ چیز دیگری یافت نمیشود. این ذات مشترک که بواسطه آن، تمام این اعمال عادلانه محسوب میشوند، خود عدالت خواهد بود؛ یعنی جوهره ناب که ترکیب آن با واقعیات زندگی روزمره، تنوع اعمال عادلانه را پدید می‌آورد. همین منطق را میتوان در مورد هر واژه‌یی که به ویژگیهای مشترک اشیاء اطلاق میشود، مانند «سفیدی»، بکار برد. یک واژه زمانی به مجموعه‌یی از چیزهای مشخص اطلاق میشود که همه آنها در یک ذات یا جوهره مشترک سهیم باشند. این جوهره ناب همان چیزی است که افلاطون آن را «مثال» یا «فرم» مینامد (Russel, 1912: p. 144).

راسل در ادامه اذعان میکند که تجربه‌گرایی مانند هیوم و بارکلی، کلیات انتزاعی را انکار کرده‌اند و برخی خواسته‌اند آنها را صرفاً امری ذهنی بدانند که هیچ انطباقی با خارج ندارد.

درحقیقت، اگر کسی مصر باشد که کاملاً انکار کند چیزی بنام کلیات وجود دارد، خواهیم دید که نمیتوانیم بطور دقیق اثبات کنیم که موجوداتی مانند ویژگیها (یعنی کلیاتی که توسط صفتها و اسمهای عام نشان داده میشوند) وجود دارند... . برای مثال، کلیت «سفیدی» را در نظر بگیریم. اگر باور داشته باشیم که چنین کلی‌یی وجود دارد، میگوییم که اشیاء سفید هستند، زیرا دارای ویژگی سفیدند. با این حال، این دیدگاه بشدت توسط بارکلی و هیوم رد شد و تجربه‌گرایان متأخر نیز از آنها پیروی کردند. شکل انکار آنها این بود که وجود چیزی بنام «ایده‌های انتزاعی» را نفی کردند. آنها استدلال کردند که وقتی می‌خواهیم به «سفیدی» فکر کنیم، درواقع تصویری از یک شیء سفید خاص را در ذهن خود شکل میدهیم و بر اساس همان شیء خاص، استدلال میکنیم، درحالیکه مراقب هستیم هیچ نتیجه‌یی درباره آن استنتاج نکنیم که نتوان آن را بطور یکسان درباره سایر اشیاء سفید نیز صادق دانست (Ibid: p.149).

با این حال، بعقیده راسل نمیتوان کلیات را انکار کرد یا آن را امری ذهنی دانست:

آنچه اثبات شده اینست که وجود آنها صرفاً ذهنی نیست. منظور اینست که هر نوع وجودی که به آنها تعلق دارد، مستقل از اینست که در ذهنها مورد فکر یا درک قرار بگیرند، یا بطور کلی توسط ذهنها درک شوند (Ibid: p.152).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

فلسفه تجربه‌گرایی غرب، بدلیل عدم توجه به کلیات انتزاعی و انکار آنها، نتوانسته است تبیینی درست از انطباق مفاهیم با ابژه‌ها ارائه دهد و این همان مشکلی است که فیلسوفان تحلیلی از جمله راسل به آن مبتلا شده‌اند. این در حالیست که حکمای اسلامی با طرح مباحث دقیق مفاهیم کلی و تفکیک آنها به معقولات اولی یا معقولات ثانیه

فلسفی و منطقی، از نحوه انطباق و دلالت این مفاهیم بر واقعیت سخن گفته‌اند. همچنین آنان با مطرح کردن موضوع مهم وجود ذهنی در معرفت‌شناسی، توانسته‌اند برای معدومات و ابژه‌های غیرواقعی، تبیین‌هایی دقیق داشته باشند؛ درحالی‌که اغلب این مباحث مورد غفلت راسل و فیلسوفان تحلیلی واقع شده است. عبارتی، میتوان گفت رویکرد فیلسوفان تجربه‌گرا و فیلسوفان تحلیلی ریشه در مکتب اصالت تسمیه (نام‌گرایی) دارد و همین موضوع سبب مشکلات منطقی و تطابق عین با خارج شده است، درحالی‌که رویکرد حکما و منطقدانان اسلامی رویکردی مفهوم‌محور است، زیرا مفاهیم منطقی و فلسفی از نگاه آنان، ادراک کلیات است و کلیات مربوط به انتزاع ذهنی است؛ اگرچه برای تعبیر و بیان آن، باید این مفاهیم را در قالب زبان و کلمات ریخت. نکته دیگر آنکه، بحث درباب این موضوعات در فلسفه و منطق اسلامی، هم در ضمن مباحث وجود ذهنی و هم در ضمن مباحث منطقی مطرح شده است و این نشان میدهد که بخشی از این مباحث مربوط به فلسفه و معرفت‌شناسی و بخشی از آن مربوط به منطق است. این رویکرد بیانگر آنست که نباید در بحث پیرامون این مباحث رویکرد صرفاً منطقی یا معرفت‌شناسی داشت و باید در هر دو حوزه فلسفی و منطقی این مباحث را دنبال نمود.

پی‌نوشتها

۱. $\exists x(K(x))$ - یعنی: دست کم یک x وجود دارد که شاه کنونی فرانسه است.
۲. $\forall y \forall z [(K(y) \wedge K(z)) \rightarrow y=z]$ یعنی: اگر دو نفر شاه فرانسه باشند، پس آن دو نفر درواقع یکی هستند (بیان دیگر، شاه فرانسه یکتا است).
۳. $B(x)$ یعنی همان فردی که شاه فرانسه است، تاس است.

۱۲۵

منابع

- ابن سینا (۱۳۹۲) اشارات و تنبیها، ترجمه حسن ملکشاهی، ج ۲، تهران: سروش.
- راسل، برتراند (۱۳۹۵) «درباب دلالت»، ترجمه رضا دهقان، دوفصلنامه مجله فلسفه، شماره اول، ص ۳۷-۴۶، انجمن علمی دانشگاه تربیت مدرس.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (بی‌تا) بدایة الحکمة، قم: مؤسسه نشر اسلامی.



سال ۱۵، شماره ۴
بهار ۱۴۰۴
صفحات ۱۲۶-۱۰۵

حجت‌الله عسکری‌زاده؛ تبیین مشکلات راسل در موضوع عبارتهای دلالته‌گر ...

فاضل تونی، محمدحسین (۱۳۸۶) مجموعه رسائل عرفانی و فلسفی، قم: مطبوعات دینی.
مطهری مرتضی (۱۳۷۶) مجموعه آثار، ج ۵ و ۶، تهران: صدرا.
ملاصدرا (۱۳۶۸) الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، قم: مصطفوی.

- Berkeley, G. (N.D.). *A treatise concerning the principles of human knowledge*,
<https://www.gutenberg.org/ebooks/4723>
- Frege, G. (1952). *On sense and reference*. ed. by P. Geach & M. Black, Oxford:
Blackwell.
- Hume, D. (1896). *A treatise of human nature*. reprinted from the original edition
in three volumes and edited, with an analytical index by L.A. Selby-Bigge,
Oxford: Clarendon Press.
- Meinong, A. (1960). The theory of objects. trans. by I. Levi, D. B. Terrell &
R. M. Chisholm. in *Realism and the Background of Phenomenology*, ed. by R. M.
Chisholm. Glencoe, IL: Free Press. pp. 76-117.
- Mill, J. S. (1843). *System of Logic*. vol. 1. London: John W. Parker.
- Russell, B. (1905). On denoting. *Mind*, vol. 14, no. 56, pp. 479-493.
- (1912). *The problems of philosophy*. New York: Henry Holt.